



بررسی علل تاثیر گذار بر مقوله ی جانشینی در عصر صفویه

پدیدآورده (ها) : معرفیون، زینب؛ بنی سعید، نوروز
تاریخ :: رهیافت تاریخی :: زمستان 1395 - شماره 17
از 91 تا 114

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1161641>

دانلود شده توسط : کاربر عمومی دانشگاه دولتی اصفهان
تاریخ دانلود : 27/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

بررسی علل تأثیرگذار بر مقولہ‌ی جانشینی در عصر صفویہ

زینب معرفیون*

نوروز بنی سعید**

چکیده

ظہور دولت صفویہ در قرن ۱۶م نشانہٴ آغاز دوران جدید تاریخ ایران بود؛ زیرا با گذشت ۹۰۰ سال پس از نابودی شاہنشاهی ساسانی، یک فرمانروایی پادشاهی متمرکز ایرانی توانست بر سراسر ایران آن روزگار فرمانروایی نماید. بعد از اسلام چندین پادشاهی ایرانی مانند صفاریان، سامانیان و.. روی کارآمدہ بودند، لیکن هیچکدام نتوانستہ بودند تمام ایران را زیر پوشش خود قرار دهند و میان مردم ایران یکپارچگی پدیدآورند؛ اما می‌توان این دولت را در مسئلہ‌ی جانشینی مورد نقد قرار داد؛ زیرا شیوہی مرسوم و ناپسند تربیت شہزادگان در حرمسرا و خوشگذرانی و عیش و نوش جہت جلوگیری از شورش و داعیہی سلطنت، نہ تنها آنان را از مملکت و ادارہ‌ی آن دور می‌کرد، بلکہ نتایج مهمی برای این سلسلہ و مردم ایران در پی داشت. شہزادہ‌ای کہ ہرگز اجازہ نداشت زندان خود(حرمسرا) را تا وقت جلوس بر تخت ترک کند و مدام تحت نفوذ خواجہ سرایان و ملکہ مادر قرار داشت و امکان نداشت بعد از نیل بہ سلطنت در مقابل اختیارات کامل مقاومت کند. در این پژوهش سعی می‌گردد تا علل و عوامل تأثیرگذار بر مقولہ‌ی جانشینی در عصر صفویہ مورد واکاوی قرار گیرد.

واژہ‌های کلیدی: صفویہ، ملکہ مادر، جانشینی، خواجہ سرایان.

zeinab.moarefion67@gmail.com

n_bensaeed@yahoo.com

* کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شہید چمران اہواز

** کارشناس ارشد مدیریت بازرگانی بین الملل دانشگاه آزاد بین‌المللی واحد خرمشہر

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۵

مقدمه

نوشتار پیش رو، پیرامون بزرگ‌ترین و مهم‌ترین امپراطوری ایرانی پس از اسلام، سلسله‌ی صفویه است. حکومتی بسیار متمرکز که با شاخصه‌های اصلی امنیت و ثبات شناخته شده است، دارای دو ارزش اساسی و حیاتی بود که دلیل روشنی بر این مدعاست. نخست: ساخت ملتی یگانه با مسئولیتی یگانه در برابر مهاجمان و دشمنان. دوم: ساخت ملتی دارای آئینی ویژه که بدان شناخته شده و برای نگهبانی از همان آئین، دشواری‌های بزرگ را در برابر یورش‌های دو دولت نیرومند شرق (ازبکان) و غرب (عثمانی) تحمل نمود. به رغم اهمیت فوق‌العاده حکومت صفویه در تاریخ ایران هنوز بسیاری از زوایای این حکومت ناشناخته مانده است. یکی از مسائلی که صفویان در سراسر تاریخ سیاسی خود با آن مواجه بودند، مسئله بحران جانشینی بود. از آنجا که بروز بحران جانشینی در ساختارهای پادشاهی امری گریز ناپذیر است و همه‌ی ساختار سیاسی را تحت تأثیر خود قرار می‌داد، دولت صفویه از این امر مستثنی نبوده و بروز بحران جانشینی بر تحولات دوره صفویه از پادشاهی اسماعیل اول تا سقوط سلسله صفویه تأثیر بسیاری داشته است. شناخت این بحران و علل وقوع آن به تبیین شرایط سیاسی- اجتماعی حکومت صفویان کمک شایان خواهد نمود و موجب می‌شود که نقش این بحران در فراز و فرود سلسله صفویه بهتر بررسی شود. از این روی بررسی بحران جانشینی و علل موثر بر آن موضوع این مقاله است. می‌توان گفت تنش و رقابت میان قزلباشان، اصلاحات شاه عباس اول از یک طرف و قدرت یافتن حرم و خواجه‌سرایان و دخالت ملکه‌ی مادر و زنان صفوی از طرف دیگر نقش اصلی را در بروز بحران جانشینی داشتند. با در نظر گرفتن اهمیت بحران جانشینی در تحولات دوره صفوی، هدف نگارنده در این است که با بررسی منابع متقدم و بهره بردن از تحقیقات تاریخ پژوهان متأخر تصویری روشن از مقوله‌ی جانشینی و عوامل موثر بر آن ارائه دهد.

سوال اصلی مقاله آن است: علل و عوامل موثر بر مسئله جانشینی عصر صفویه چه بود؟ برای پاسخگویی این فرضیه پیش رو است که: «به نظر می‌رسد دولت صفوی همه‌ی عوامل بحران زای جانشینی را در ابتدای تأسیس در بطن خود داشته است، ولی میزان دخالت آن‌ها در بحران‌های هر دوره متفاوت بوده است. مطامع و منافع گروه‌های مسلط در ساختار سیاسی به موازات عدم وجود قوانین پایدار جانشینی و همچنین دخالت حرم و خواجه‌سرایان و زنان خاندان صفوی در بروز بحران جانشینی نقش مهمی داشته‌اند». تاکنون در این خصوص پژوهش کاملاً مستقلی با این

عنوان صورت نگرفته است. تنها در آثار برخی محققین و نویسندگان اشاراتی پراکنده به این موضوع شده است: «ایران عصر صفوی» نوشته راجر سیوری (۱۳۷۴) در واقع سیمای کلی از تحولات جامعه ایرانی در دوره صفوی را به تصویر کشیده است. در حوادث سیاسی به بحران جانشینی اشاره کرده، ولی به علت گستردگی کار به علل وقوع و ریشه‌یابی آن نپرداخته است. کتاب دیگر با عنوان «تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس اول» (۱۳۵۴) می‌باشد. از این کتاب به خوبی بر می‌آید که با اقدامات شاه عباس اول عوامل بحران جانشینی تا حدود زیادی تغییر کرده است. مقاله حاضر، تحقیقی نظری (توصیفی - تحلیلی) بوده و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای می‌باشد که با استفاده از منابع کهن و تحقیقات معاصر صورت گرفته است.

سنت جانشینی در تاریخ دولت‌های اسلامی

می‌توان گفت که ایران همیشه در حال فروپاشی بوده است. دایره‌ای بسته را جامعه ایران دور می‌زد و به همان نقطه شروع می‌رسید. علت اصلی این درد جامعه ایران، نبود قانون و استبداد سرکش شاهان و گاهی حاکمان محلی و حتی مأموران جزء بود. که از انسجام جامعه و از به وجود آمدن یک عرف تثبیت شده و تبدیل آن به قانون جلوگیری کرده است. دولت صفویه نمونه‌ی برجسته‌ی بی‌قانونی شاهان مستبد بود. در قبل از اسلام، هر وقت مسئله‌ی جانشینی مطرح شده، هرج و مرج حاکم بر جامعه نمایان می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۲).

به نظر نگارنده، اگر قانونی برای جانشینی در حاکمیت بعد از مرگ شاه بود درگیری همیشگی برای جانشینی در طول قرون متمادی به وجود نمی‌آمد، هر شاهی که می‌مرد، هرج و مرج در کشور و امر اداره‌ی آن به وجود نمی‌آمد. در دوره‌ی هخامنشی مرگ کمبوجیه باعث هرج و مرج و شورش در تمام بخش‌های امپراطوری هخامنشی شد. در دوره‌ی اشکانی بارها این مسئله به وجود آمد. در دوره (آرد) پادشاه اشکانی، بعد از جنگ میان رودان بین ایران به فرماندهی سورنا و روم به فرماندهی کراسوس، شاه دستور به قتل سورنا داد. چون قانون پایه‌ای در دفاع از فرماندهان و وزیران و فرزندان شاه در برابر قدرت خود کامه او موجود نبود. در قبل از اسلام (دردوره اشکانیان و ساسانیان) هفت خانواده بزرگ در ایران بودند که در مراحل بحرانی شور می‌کردند و شاه را انتخاب می‌کردند.

در دوره اسلامی بعد از تضعیف خلافت عباسی و تشکیل حکومت‌های مستقل محلی، ترکان شروع به نفوذ فلات ایران کردند و اگر با آمدن قبایل عرب به ایران، عامل کوچ گری در ایران تثبیت شده بود، با ورود ترکان اوغوز و دویست سال بعد با حمله مغولان به ایران و صد و پنجاه سال بعد از حمله مغول، لشکرکشی‌های تیمور، قبایل را به عنصر تامین کننده جامعه ایران تبدیل کرد. آیا نبود قوانین علت این هرج و مرج نیست؟ چون قبایل قوانین خود را که دائم متغیرند، داشتند و در هر جانشینی شاهی، هرج و مرج دوباره برقرار می‌شد. پس فقط فروپاشی سلسله‌ها نیست که باید مورد مطالعه قرار بگیرد. از آنجا که دولت صفوی اولین دولت ایرانی بعد از ورود اسلام به ایران بود، این مسئله اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و بیشتر علل سقوط آن را باید در کشمکش‌های جانشینی و عوامل تأثیرگذار بر آن جستجو کرد (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۲۳).

عوامل موثر در مسئله‌ی جانشینی دوران صفویه

بحران جانشینی به مجموعه حوادثی که پس از مرگ پادشاه بر سر تصاحب تاج و تخت اتفاق می‌افتاد گفته می‌شود. از آنجا که پادشاه پیوند دهنده‌ی همه‌ی ساختار سیاسی قدرت بود؛ ایجاد خلاء در جایگاه حاکمیت سبب بروز بحران جانشینی می‌نمود. یکی از مسائلی که حکومت‌های ایرانی همیشه با آن مواجه بوده اند، موضوع جانشینی و مسائل مربوط به آن است. علل اصلی و تأثیرگذار بر مقوله‌ی جانشینی در عصر صفوی را می‌توان در سه مورد بررسی کرد.

۱. نفوذ و تحریکات ملکه‌ی مادر و خواجه‌سرایان: خواجه‌سرایان تنها راه ارتباطی با درون حرم بودند. ملکه مادر مقتدرترین زن این دوره بود و در عزل و نصب نیز نقش داشت. رابطه‌ی ملکه مادر با خواجه‌سرایان بر مبنای منافع مشترک پایه گذاری شده بود. به علاوه ملکه مادر چون واسطه‌ی ازدواج درباریان با زنان حرم بود با درباریان نیز مرتبط بود.

۲. فساد شاهزادگان که در حرمسرا تربیت می‌شدند و از دنیای خارج غافل می‌ماندند: زندگی شاهزادگان جوان سراسر در اتاق‌های حرمسرا سپری می‌شد و خارج از حدود حرمسرا حتی به آن‌ها اجازه نمی‌دادند که رنگ آفتاب را ببینند. تربیت آن‌ها بر عهده مادر، مادر بزرگ و بعضی زنان سالخورده بود. معلم آن‌ها که به پیشنهاد زنان انتخاب می‌شد، به هیچ وجه توانایی نداشت که شاه آینده را به رموز شایسته سلطنت آشنا سازد و از آن گذشته به او انواع و اقسام رسوم و آداب خرافی را تعلیم دهد. اصلاً و ابداً خبری از اعمال مردان بزرگ و مشهور به گوش آن‌ها نمی‌رسید و آنچه

دانستن آن برای شاه آینده‌ی مملکت لازم بود، به هیچ وجه مورد نظر نبود و به وی آموخته نمی‌شد. به خصوص بسیار توجه می‌شد که مبدا شاهزاده‌ی جوان پس از به دست گرفتن زمام امور به سخن مشاوران خود اعتنا نکند و بخواهد شخصاً به حل و عقد مهمات امور همت گمارد. در این اوضاع و احوال، تمام نیروی شاهزاده که باید صرف کارها و اقدامات بزرگ شود، به شهوت رانی و در حشر و نشر با زنان مبدل می‌گشت. پس جای شگفتی بود که شاهزاده هنگام رسیدن به سلطنت، به علت عدم توانایی فکری و روحی از عهده‌ی امور مملکت بر نیاید (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۹).

۳. نفوذ وزیر اعظم: اداره امور مملکت در دست بزرگان و اعیان بود که به دلخواه و صوابدید خود عمل می‌کردند (شاردن، ۱۳۳۰: ۱۶۳/۸). در رأس اینان وزیر اعظم (اعتمادالدوله) قرار داشت که به وی پشت و پناه مملکت نیز می‌گفتند. شاه فقط از دریچه‌ی چشم او بود که وقایع جهان را می‌دید و هر تصمیمی گرفته می‌شد، عملی می‌گشت. حدود مسئولیت و اعتبار عمومی وزیر اعظم بسیار بود، به طوری که او را دست راست شاه می‌نامیدند؛ زیرا تمام حوادث و اتفاقات عمومی چه از طریق اداری و چه از راه‌های شخصی به اطلاع وی می‌رسید. آنگاه او مقداری از این اخبار را به عرض شاه می‌رساند. در مسائل مهم مملکت از قبیل امور مربوط به جنگ، صلح و یا امر جانیشینی از شاه می‌خواست نظر خود را ابراز دارد. سپس این نظر مشورتی در حرمسرا، ملکه مادر و خواجه سرایان مورد بحث و تفحص قرار می‌گرفت. بدین ترتیب وزیر اعظم با نفوذی که در اختیار داشت می‌توانست در مسائل مهم مملکت دخالت کرده و شاه را همراهی کند (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۱۰۶). به نظر نگارنده، علت اول نتیجه‌ی مستقیم علت دوم بود. کاملاً روشن است که در زمان سلطنت شاهان، نفوذ و تحریکات خواجه‌سرایان به مقدار زیادی وجود داشت. به طوری که وقتی کسانی چون شاه سلیمان یا حرم پرورده‌ای چون شاه سلطان حسین بر تخت می‌نشستند و وزراء لایق و رهبران نظامی با تدبیری بر سر کار نبودند راه را برای نفوذ و تحریکات باز کند.

۱. نقش حرم شاهی در دوره صفویه

به بیانی روشن می‌توان ادعان کرد، حرمسرا فی‌نفسه هم برای ملت و هم برای شاه خطرناک و تباهی آور بود. نه به دلیل تفریحات ناسالم و یا عادت دادن شاه به عیش و نوش‌های گاه و بی‌گاه از سنین نوجوانی، بلکه از آن مهم‌تر به دلیل اصلی آن یعنی ساختار درونی آن که باعث شد شاه آینده از جریانات واقعی زندگی مردم جدا شود. از این رو شاهزاده‌ی جوان تا زمانی که در حرمسرا

زندگی می‌کرد، به دلیل شیوه‌ی پرورشی رایج در آنجا، ناگزیر از هرگونه امکان آشنایی با زندگی واقعی و داشتن آموزش در برابر مشکلات و حتی از آموزش علوم زمانه‌ی خویش نیز محروم شود. شاهزاده‌ی جوان می‌باید تا قبل از مرگ پدر و رسیدن زمان سلطنت خود، در حرمسرا یعنی نزد جمعیتی از زنان که یا همسران شاه بودند و یا معشوقه‌های وی و یا زنان و خواجهگانی که خدمتگزار آن‌ها بودند، به سر برد. مکانی که به دلیل بسیاری از محرومیت‌ها، آلوده‌ی همه نوع فساد بود. از هرزگی و عیاشی گرفته تا تن پروری و دسیسه‌های سیاسی. به سهولت می‌توان فهمید که امید آینده‌ی مملکت در دایره‌ی تنگ این افراد نادان و ناتوان به چه صورت رشد می‌کند و می‌بالد. این محیط با وظایف سخت مملکت‌داری که در انتظار او بود تا چه پایه مبین خواهد بود؛ زیرا جز پدر احدی از جنس مذکر حق نداشت پا به حرمسرا بگذارد. بنابراین حرمسرا قبل از هر چیز برای شاهزاده‌ی جوان قفسی طلایی بود. حتی اگر خود از زندانی بودن خویش خبر نداشته باشد. پس طبیعی است زمانی که به قدرت شاهی می‌رسید، به دلیل عادت‌های ناپسند، نتواند خود را با موقعیت جدید تطبیق ده و ظاهراً این همان چیزی بود که همه‌ی افرادی که مترصد قدرت و کسب منافع بودند با آن توافق داشتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۳۶).

۲. نقش خواجه سرایان در دوره صفویه

خواجه‌سراها در دربار صفوی و جامعه مسئولیت، اعمال و رفتاری داشتند که آن‌ها را تبدیل به گروه صاحب نفوذ نمود. این مسئولیت‌ها عبارت بودند از: الف) مشاور سیاسی شاه، مربی و سرپرست برای شاهزادگان خاندان سلطنتی، ب) معلم‌های ساکن حرمسرا- زنان حرمسرا نیز از این خواجهگان فقه، خواندن و نوشتن را فرا می‌گرفتند- ج) آموزش آداب و وظایف مقررات حرمسرا به تازه واردین. خواجه‌ها از نزدیک‌ترین افراد به شاه محسوب می‌شدند و حتی در مهم‌ترین امور سیاسی نیز مشاور دست اول شاه بودند. به طوری که حتی گاهی اتفاق می‌افتاد تصمیماتی که ملکه مادر و خواجه‌سرایان می‌گرفتند بدون کم و کاست اجرا می‌شد. در آن عصر خزانه‌ی شاهی نیز در دست یکی از خواجه‌های سلطان بود. بر اساس نوشته‌های تاریخی به جرأت می‌توان گفت خواجه‌سراها حضوری فعال و مؤثر در جامعه ایران عصر صفوی داشتند و جدا از امور دربار در خانه‌های بزرگان و سایر افراد جامعه نیز وظایفی بر عهده داشتند. به قول شاردن می‌توان باور داشت که اینان در حقیقت بر خانواده و به معنای عالی‌تر بر جامعه کشور ایران حکومت می‌کردند. آن‌ها امور داخلی

حرم و دربار و خانه‌های اربابان خود را نظم و ترتیب می‌دادند و از میان پسران شاه کسی را که لایق‌تر بود به عنوان جانشین معرفی می‌نمودند و همین افراد بودند که پس از مرگ شاه طرح بر تخت نشستن همان شاهزاده را اجرا می‌کردند (شاردن، ۱۳۳۰: ۱۴۵/۸).

یگانگی آیین و فرمانروایی متمرکز شاه اسماعیل اول با همراهی نیروی قزلباشان

اسماعیل بن شیخ حیدر بن شیخ جنید ملقب به "ابوالمظفر بهادر خان حسینی" معروف به "شاه اسماعیل" پایه‌گذار دولت صفوی بود (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۱۲۳). حکمرانی وی به دو دلیل نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران به شمار می‌آید: دلیل نخست: نه تنها به مدت هشت قرن و نیم هیچ خاندان ایرانی بر ایران به صورت مستقل حکمرانی نداشت، بلکه ایران توسط خلفای عرب، سلاطین ترک، خاندان‌های مغول اداره می‌شد. اگر چه در این مدت آل بویه (۳۳۴-۴۴۷ هـ.ق/۹۴۵-۱۰۵۵ م) حکمرانی کرده اند؛ اما آن‌ها بر بخشی از ایران چیره بوده‌اند. دلیل دوم: اعلام رسمی مذهب شیعه دوازده امامی بود. به این ترتیب، چون شاه اسماعیل به قدرت رسید وابستگی خویش را به تشیع اعلام نمود (خوانساری، ۱۳۶۰: ۱۴۵/۴) و دستور داد که به نام دوازده امام خطبه بخوانند و عبارت "أشهد أن علیاً ولی الله را به اذان اضافه کنند. رسمی شدن تشیع اثنی‌عشری در ایران تمایز آشکاری بین دولت صفویه و امپراطوری عثمانی ایجاد کرد و بدین ترتیب به این دولت هویت ارضی و سیاسی داد (میراحمدی، ۱۳۶۳: ۵۰). شاه اسماعیل با رسمی نمودن مذهب تشیع، ضمن اینکه همه‌ی مردم ایران را با یکدیگر متحد و متفق نمود، آنان را بر آن داشت که دیگر زیر بار اقوام مسلمان کشورهای همسایه، مخصوصاً دولت عثمانی نروند (قدیانی، ۱۳۸۴: ۴۲). در واقع اعلام تشیع اثنی‌عشری یا دوازده امامی از سوی اسماعیل در تبریز مهم‌ترین تصمیم او بود. به این لحاظ، اساس وحدت ملی را بر پایه‌ی محکم مذهب بنا گذارد و سراسر کشور ایران را تحت یک حکومت درآورد (مزاوی، ۱۳۶۸: ۲۰۵؛ رحیم زاده صفوی، ۱۳۴۱: ۵۹).

شایان ذکر است که حکومت صفوی اگر چه در آغاز بر اساس مذهب استوار شده بود؛ ولی به تدریج به صورت سلطنت استبدادی درآمد. در واقع اختیارات در دست شاه بود؛ ولی اگر طبعی ضعیف داشت چه بسا یا به امور کشور علاقه‌ای نشان نمی‌داد، یا کاملاً به دلخواه وزراء و مشاوران و دست پروردگان خود رفتار می‌کرد (بیانی، ۱۳۸۰: ۳۳). در ایران عهد صفوی، اخلاق پادشاه طبعاً کمال اهمیت را داشت (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۶۱؛ زاهدی، ۱۳۲۰: ۶۷). اگر همانند شاه عباس اول مقتدر و

با اراده بود، کشور در مواقع بحرانی با خطری رو به رو نمی‌شد؛ ولی اگر ضعیف‌النفس و بی‌کفایت بود، مسلماً نتیجه معکوس می‌شد (فلسفی، ۱۳۷۱: ۴-۵/۱۶۷۱-۱۳۲۵). این اقدامات را اهل اختصاص - یاران معتمد و ویژه صفویان - صورت دادند؛ زیرا اسماعیل سیزده سال بیشتر نداشت (روملو، ۱۳۵۷: ۸۰/۱۲؛ طاهری، ۱۳۴۵: ۱۴۷). در اینجا ذکر این نکته لازم است که اهل اختصاص، به این نتیجه رسیده بودند که زمان مناسب برای تلاش نهایی در راه دستیابی به قدرت فرا رسیده است. این زمان در واقع لحظه‌ی روبرو شدن با واقعیت برای نهضت صفویه بود. در این مورد رهبر یعنی شاه اسماعیل جانشینی نداشت، این خود صفویان بودند که اصرار کرده بودند تا تنها معیار تعیین جانشین رابطه‌ی پدر - فرزندی، یعنی قاعده‌ی سلطنتی باشد و نه نص یعنی انتخاب (باستانی پاریزی، ۱۳۵۷: ۸۴؛ هینس، ۱۳۶۱: ۱۰). اسماعیل هنوز پسری نداشت و تنها برادرش ابراهیم به آق قویونلوها پناهنده شده بود. بنابراین وقتی اسماعیل سیزده ساله به تشویق چند تن از مریدان روی کار آمد، خام‌تر از آن بود که سودای کشورگشایی در سر، و عشق پادشاهی در دل داشته باشد. تمایل برای گرفتن انتقام مرگ پدر و پدربزرگش که در سرزمین شیروان کشته شده بودند برای شورش بر ضد زمامداران، انگیزه‌ی کافی اسماعیل شد و به این ترتیب موجبات پادشاهی وی فراهم گردید (سیوری، ۱۳۷۴: ۲۴)؛ اما با مشکلات بسیار پیچیده‌ای روبرو شد. مشکل چگونگی ادغام تشکیلات صفویان طریقت صفویه که وی مرشد کامل آن بود. در نظام اجرایی دولت جدید که وی پادشاه آن بود، مشکل چگونگی آشتی دادن مردان شمشیر یعنی نظامیان نخبه ترکمن که وی را به قدرت رسانده بودند با مردان قلم یعنی ایرانیان دیوانسالار که برای کارکرد سهل دستگاه حکومتی به آنان اتکا داشت. مشکل ترغیب روحیه‌ی رزمندگی شیعی و در عین حال جلوگیری از سلطه یافتن قدرت طبقات روحانی در کشور وجود داشت. مشکل تحکیم پایه‌های فرمانروایی صفویه در داخل مرزهای ایران و سپس دفاع از این مرزها در برابر همسایگان قدرتمند سنی در شرق و غرب در میان بود. اگر چه راه حل‌های فوق برای مشکلات یاد شده اغلب در کوتاه مدت و نه در دراز مدت مفید واقع شد. این بیشتر ناشی از بزرگی مشکلات بود تا عدم کفایت راه حل‌ها (اسماعیل زاده، بی تا: ۱۸۷) در جبهه‌ی غربی عثمانی‌ها هرگز حاضر به پذیرش دولت صفوی نبودند که منجر به جنگ معروف چالدران در سال ۹۲۰ هـ.ق شد (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۹). شکست صفویان باعث اشغال تبریز و انفعال طولانی شاه اسماعیل تا اواخر عمر شد. چالدران سبب شد که اعتقاد قزلباشان به رهبرشان به عنوان موجود الهی یا نیمه الهی که شکست

ناپذیراست، ازبین برود(خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴۲۲). قبل از این ادعا می‌شد که او مورد حمایت ائمه و امام زمان بود؛ اما این شکست سبب شد که قزلباشان دیگر آن اعتقاد پیشین را به وی نداشته باشند. شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران از اداره مستقیم امور کشور کناره‌گیری کرد. این امر به برخی مقامات از جمله رییس دیوانیان یعنی وزیر فرصت داد که هر یک فراخور موقعیتشان قدرت خود را افزایش دهند. سرانجام در ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هـ.ق در سن ۳۷ سالگی درگذشت و در اردبیل به خاک سپرده شد(ولایتی، ۱۳۹۱: ۱۷۶؛ فوران، ۱۳۸۳: ۶۵)

بروز بحران جانیشینی در دوران شاه طهماسب صفوی

با درگذشت شاه اسماعیل، طهماسب بزرگ‌ترین پسر شاه اسماعیل، در سن ده سالگی بر تخت سلطنت جلوس کرد(الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۴). روشن است که به دلیل کم بودن سن و سال شاه جدید، فرصتی برای کسب قدرت برای امرای قدرت طلب قزلباش فراهم شود. هنگامی که وی به جای پدر نشست یگانگی طایفه قزلباشان که انگیزه‌ی مهمی در لشکرکشی‌های شاه اسماعیل بود تدریجاً رو به سستی نهاد. همبستگی و یگانگی این طایفه‌ها بستگی به جاذبه‌ی شخصی اسماعیل داشت و هنگامی که وی درگذشت، آتش رشک و نفاق میان آن‌ها زبانه کشید؛ زیرا آنان برای به دست آوردن هر چه بیشتر قدرت و محروم کردن دیگر قبایل با هم به ستیز پرداختند. اختلاف و دو دستی در میان قزلباشان بالا گرفت که صدمات فراوانی برای کشور به دنبال داشت. به این ترتیب قزلباش‌ها به سرعت از این وضع برای برگرداندن روندی که در جهت واگذاری سهم بیشتری در اداره‌ی کشور به ایرانیان وجود داشت استفاده کردند. آنان زمام دولت را به دست گرفتند و برای یک دهه قدرت شاه را تصاحب کردند. طهماسب که در کودکی به جای پدر متصدی امور مملکت شد، خردسال تر از آن بود که بتواند با سیاست و تدبیر میان طایفه‌های قزلباش حس همبستگی به وجود آورد و یا دست کم جلو تفرقه و تشتت آن‌ها را بگیرد. وی از دلیری و گشاده دستی و بلند نظری پدر بهره‌ای نداشت و پس از بیماری کوتاهی که بر وی عارض گردید بعد از مدت ۵۲ سال سلطنت در سال ۹۸۴ هـ.ق درگذشت(بیک منشی، ۱۳۷۰: ۱۶۹/۱). شاه طهماسب واپسین سالیان عمر خود را به عیاشی محض و در کنار زنان حرمسرای خویش گذراند(لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۸۱). فردی بسیار بخیل که آنقدر تنگ چشم بود که لباس‌های مستعمل خود را برای فروش به بازار می‌فرستاد. نه با کسی مشورت می‌کرد و نه به گفته‌های کسی

اعتمادی داشت و حاضر نبود که جانشینی برای خود انتخاب کند. به طوری که اگر این مسئله‌ی جانشینی در دوران زندگی وی روشن می‌شد، جلوی بسیاری از بزهکاری‌ها و خونریزی‌ها گرفته می‌شد و بخش زیادی از قدرت صفویه رو به تحلیل نمی‌رفت؛ اما شاه طهماسب عملاً از ابراز هرگونه تمایل خاصی نسبت به یکی از فرزندان خود اجتناب کرد. با قریب‌الوقوع شدن مسئله‌ی جانشینی طهماسب، کشمکش میان پسران وی آغاز شد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۳۴). از ۹ پسر طهماسب که به دوره‌ی نوجوانی رسیده بودند، ۷ تن از مادران چرکسی و گرجی بودند و تنها دو نفر مادران ترکمن داشتند: محمد خدابنده و اسماعیل (پارسادوست، ۱۳۷۷: ۹۲). بینایی محمد خدابنده به اندازه‌ای ضعیف بود که تقریباً کور محسوب می‌شد. اسماعیل شروع خوبی در زندگی سیاسی داشت. وی عملیات متعدد علیه عثمانیان انجام داده بود؛ اما ناگهان دستگیر شد و به زندان قهقهه فرستاده شد تقریباً بیست سال در زندان به سر برد. به نظر می‌رسد که شاه طهماسب به واسطه‌ی بعضی اعمال اسماعیل از وی ناخرسند شده بود. پسر سوم شاه طهماسب به نام حیدر که مادرش کنیزی گرجی بود. گفته می‌شود که خود شاه طهماسب، حیدر را ترجیح می‌داد؛ اما این نظر را آشکار نکرد. بعد از مرگ طهماسب، حیدر تاج بر سر نهاد و خود را شاه خواند؛ اما در آشوبی که میان طرفداران اسماعیل - افشارها، روملوه‌ها، بیات‌ها - و طرفداران حیدر در پی آن آمد، حیدر کشته شد (سومر، ۱۳۷۰: ۵۵).

به نظر نگارنده، دلیل عدم انتخاب طهماسب از جانشینی در زمان حیات خویش این بود که طهماسب می‌دانست اگر یکی از سه فرزند اول خود را به عنوان پادشاه ایران انتخاب کند، اختلافات پاره‌ای از قزلباشان را به جان خواهد خرید. اختلاف‌هایی که میان شاه طهماسب، تکلو، شاملو از یک طرف و بیات و افشار با استاجلو از طرف دیگر در پایان عمر وی قوت یافت؛ زیرا زمانی که طهماسب بیمار بود، قزلباش‌ها گمان می‌کردند، می‌توانند همانند زمان پس از مرگ اسماعیل اول که طهماسب هنوز کوچک بود، کنترل دولت را به دست آورند. سرانجام اسماعیل دوم در قزوین بر تخت نشست (نویدی، ۱۳۶۹: ۱۲۸/۱).

دخالت زنان حرمسرا در زمان شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده

در دوره‌های مختلف تاریخ ایران بعد از اسلام، زن‌ها هیچگاه به صورت رسمی و مستقیم در امور سیاسی دخالت نداشته‌اند؛ مگر در مواردی استثنایی که زنان پادشاه یا حاکم بوده یا لیاقت و

شهامت خاصی داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت زنان درباری و صاحب نفوذ، عرصه سیاسی بود. بی‌شک حرمسرا یکی از عوامل تأثیرگذار در سیاست عصر صفوی به ویژه در دوران ضعف و سستی شاهان این حکومت به شمار می‌رفت. زنان در طول تاریخ ایران به لحاظ منزلت فردی و اجتماعی اوج و افول‌های متعدد داشتند. هر گاه جامعه از رونق و سیاست برخوردار بوده، منزلت زنان بالا و هر گاه جامعه در سراشیبی قرار داشته، منزلت زنان نیز افول کرده است. عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر نقش‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارند. زنان طبقات بالای صفوی نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند و برای رسیدن خود یا خویشان خود به مقامات بالای کشور در امور سیاست دخالت می‌کردند و یا با تحت تأثیر و تحریک دیگران فعالیت‌های سیاسی می‌کرده‌اند. فعالیت سیاسی زنان در این دوره بیشتر به عزل و نصب‌ها و دسیسه‌چینی‌ها محدود بود و می‌توان گفت که در عرصه‌ی فعالیت سیاسی، زنان به حاکمیت مردان تن داده بودند و در عرصه‌ای که قواعد آن را شاهان قدرتمند یا ضعیف صفوی مشخص می‌نمودند، اعمال اثر می‌کردند (غفاری فرد، ۱۳۸۷: ۵۳). برخی زنان به دلیل انتساب به مردان بزرگ و یا زیبایی از قدرت زیادی بر تصمیم‌گیری‌های مملکتی برخوردار می‌شدند. مانند پریخان‌خانم که در رویدادهای جانشینی طهماسب اول بسیار تأثیرگذار عمل کرد. همچنین مهدعلیا همسر خدابنده که سیوری در مورد او می‌گوید: «به مدت هیجده ماه فرمانروای بلامعارض کشور بود» (سیوری، ۱۳۷۴: ۶۸).

به نظر نگارنده، زنان عصر صفوی در سیاست، اثر قابل توجهی از خود به یادگار گذاشتند و به نحو غیر مستقیم و از پس حجاب‌ها نقش خود را ایفا کردند. تا جایی که حرمسرای صفویان را به یکی از بازیگران تأثیرگذار در عصر افول و سقوط صفوی تبدیل نمودند. اگر چه تاریخ‌نگاران صفوی و سفرنامه‌نویسان خارجی، به جهت محدودیت‌های مختلف، تصویر روشنی از آنان به دست نمی‌دهند، شاید بتوان گفت که به لحاظ تاریخی، زنان درباری حاضر در حرمسرا نقش قابل توجه‌تری در عرصه‌ی سیاست از خود به یادگار گذاشتند.

هنگامی که شاه اسماعیل دوم به سلطنت رسید نه تنها بسیاری از طرفداران حیدر به ویژه استاجلوه‌ها را به قتل رساند، بلکه با هواداران خودش نیز رفتار خصمانه‌ای در پیش گرفت. به این ترتیب که در مبارزه برای کسب جانشینی و به منظور تثبیت قدرت، کشتارهای بسیاری انجام داد و بسیاری از خاندان سلطنتی را از میان برد. به دلیل اینکه از نفوذ و قدرت سران قزلباش در هراس بود، دست بسیاری از آنان را از کارهای لشکری و دولتی کوتاه ساخت و جوانان خام و کم تجربه را

به جای آن‌ها منصوب نمود. به زودی آشکار شد که تنها هدف وی حفظ قدرت به هر قیمتی بود. با این هدف، او هر شاهزاده‌ی سلطنتی را کشت و یا کور کرد (جعفریان، ۱۳۸۱: ۶۷). پنج تن از برادرانش و چهار شاهزاده دیگر صفوی به قتل رسیدند یا کور شدند. ذکر این نکته لازم است که شاه اسماعیل دوم شخصیت خونین و بی‌ثباتی داشت؛ زیرا دوران طولانی که در قهقهه زندانی بود از نظر روحی تأثیر زیادی بر او گذاشته بود. عاقبت قزلباشان در صدد توطئه برای کشتنش برآمدند. در این میان پریخان خانم - خواهر اسماعیل - به توطئه‌گران در قتل او کمک کرد و اسماعیل دوم پس از یک سال سلطنت در سال ۹۸۵ هـ.ق کشته شد. این همه توطئه از کجا سرچشمه می‌گرفت؟ از نبود قوانین، عرف، عادت مورد قبول عامه، روالی برای ولیعهد شدن نبود و جانشینی همیشه با قتل و کور کردن شاهزادگان رقیب همراه بود. تنها اعضای دودمان پادشاهان صفوی که طی سلطنت کوتاه اسماعیل دوم به دستور او کشته یا کور نشدند، برادر بزرگترش محمد خدابنده و سه پسر او حمزه، ابوطالب و عباس بودند. قزلباشان چاره‌ای نداشتند که محمد خدابنده را بر تخت بنشانند و عنوان سلطان محمد شاه بر وی بگذارند. سبب این انتخاب، ناتوانی محمد خدابنده در امر حکومت و نایب‌نایی او بود تا قدرت در دست پریخان خانم باقی بماند (بیک منشی، ۱۳۷۰: ۱/۳۴۱). بدین ترتیب پس از مدت کوتاهی در رقابتی سخت میان دو زن گرفتار شد. یکی همسرش خیرالنساء ملقب به مهدعلیا و دیگری خواهرش پریخان خانم (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱/۸۷). لذا شاه جدید غلام حلقه به گوش قزلباشان و همسر و خواهرش بود. وی سعی می‌کرد با بذل و بخشش‌های بی‌رویه محبت زیر دستان را جلب کند؛ اما این گشاده دستی باعث ایجاد حکومتی مقتدر نشد. در مقابل عامه‌ی مردم از عدم امنیت شکایت داشتند و قزلباشان هم برای تصاحب مقامات، بیشتر طلب می‌کردند. مهدعلیا هم برای کنترل کامل امور مملکت دستور به قتل پریخان خانم داد (قمی، ۱۳۵۹: ۲/۹۹۶). در مقابل محمد شاه پیشنهاد داد که از سلطنت کناره‌گیری کرده و انتخاب جانشین‌اش را بر عهده‌ی سران قزلباش بگذارد. آنان هم نسبت به فرزندش عباس سوگند وفاداری یاد کردند و در سال ۹۹۶ هـ.ق سلطان محمد شاه تاج و تخت پادشاهی را به پسرش تسلیم کرد. عباس با نام شاه عباس اول در سن ۱۷ سالگی تاج بر سر نهاد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۱/۶).

اقدامات شاه عباس اول جهت سامان بخشیدن به اوضاع کشور

عباس میرزا در سال ۹۹۶ هـ.ق بر تخت سلطنت نشست. وی با اقدامات و اصلاحات خویش توانست ایران را از ناتوانی و ضعف بیرون آورد. در واقع ظهور شاه عباس اول علاوه بر تصادفی تاریخی، واکنش منطقی هرج و مرج عجیبی بود که بر اثر تساهل و بی‌کفایتی پدرش محمد خدابنده، در همه‌ی شئون و مدارک اجتماعی ایران حکمفرما بود. هنگام به تخت نشستن وی در سراسر ایران گروه بی‌شماری بودند از قزلباشان که یا علناً به حکم کسی توجهی نمی‌کردند و یا با وجود تمکین ظاهری از پادشاه جدید خود داعیه‌ی خودمختاری و استقلال در سر داشتند. در بررسی‌های تاریخی سلسله‌های حکومتی ایران همواره بر گروه‌های ذی نفوذ و صاحب قدرتی بر می‌خوریم که از نیل به موفقیت خویش در دربار نقش مهمی در شکل‌گیری حوادث تاریخی داشته‌اند. شاید به جرأت بتوان گفت که این روند در دوره صفوی به اوج خود رسید؛ زیرا تشکیل دولت صفویه اساساً با حمایت قبایلی بود که با عنوان قزلباش به یاری شاه اسماعیل اول برخاسته و طبیعتاً پس از به قدرت رسیدن او این گروه‌ها خود را صاحب حقی می‌دانستند که با دستیابی به مناصب حکومتی، ایالات و ولایات و بخشی از آن احقاق می‌شد و بدان دست می‌یافتند. لذا وی واقف بود که باید به خود سری آن‌ها خاتمه دهد، تا خود قربانی آنان نگردد و نباید آلت دست آن‌ها شود. بدین ترتیب نیروهای گرجی و چرکسی و ارمنی را در ساختار نظامی وارد کرد و ارتش منظمی را پدید آورد و به سرکوب قزلباشان و تامین امنیت پرداخت. در واقع هنگامی که شاه عباس اول به شاهی رسید، قزلباشان شصت هزار نفر بودند. شاه از فزون شدن شمار آنان در هراس شد و این عده را به سی هزار تن کاهش داد (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۶۸). اوضاعی که شاه عباس اول هنگام به سلطنت رسیدن با آن روبرو شد بسیار وخیم بود. لذا پرداختن همزمان به مشکلات متعدد امکان نداشت. بنابراین لازم بود اولویت‌ها مشخص شود. اولویت‌هایی که مشخص کرد به این ترتیب بود: نخست: احیای امنیت داخلی و قانون و نظم، تجدید سازمان سپاه و اصلاح نظام مالی، دوم: بیرون راندن ازبکان از خراسان، سوم: باز پس گرفتن سرزمین‌های تحت اشغال دولت عثمانی (غفاری فرد، ۱۳۸۹: ۸۵). در واقع شاه عباس اول در عرض ۴۲ سال پادشاهی، این اوضاع را به کلی تغییر داد و مردم چنان در رفاه زیستند که دست کم از عدالتی نسبی برخوردار شدند (براون، ۱۳۴۵: ۱۰۸/۴).

سیاست شاه عباس اول در برخورد با شاهزادگان خاندان صفوی

ترس شاه عباس اول از فرزندان خود و همچنین احساس حسادت نسبت به آنها - شاه عباس چون می‌ترسید پسر ارشدش صفی‌میرزا نسبت به جان او سوء قصد کند، وی را کشت و همچنین دو تن از فرزندان خود به نام‌های امامقلی میرزا و محمد میرزا را کور کرد - این شیوه را مرسوم کرد که ولیعهد و همچنین سایر شاهزادگان را در حرمسرا نگاه دارند (مشکور، ۱۳۵۷: ۲۷۹). حرمسرا در دربار پادشاهان ایران از دوران هخامنشی تا پایان دوره قاجار متداول بوده است و خواجگان حرمسرا در آن زمان دارای قدرت فراوان بودند. این سنت در دوران صفوی و شاه عباس اول به اوج خود رسید. در واقع حرم به عنوان منبع قدرت سیاسی ظاهر شده بود. طی سلطنت شاه عباس اول، حرم به اعمال نفوذ در تعیین آینده‌ی کشور صفویه، به شیوه‌ای حتی زیان بار تر از ترویج دسیسه‌چینی در میان خاندان سلطنتی پرداخت. برای مثال، عباس اول روش سنتی صفویان را در انتصاب شاهزادگان خاندان سلطنتی به حکومت ولایات مختلف، تحت سرپرستی یک امیر قزلباش ادامه داد (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۹۵). این امیر قزلباش تا زمانی که شاهزاده صغیر بود حاکم بالفعل آن ولایت و همچنین به عنوان لله، قیم و معلم شاهزاده، مسئول رفاه و تربیت جسمی و روحی او بود. در چنین نظامی، شاهزادگان خاندان سلطنتی تعلیمات کاملی در زمینه‌ی فنون اداری و هنر کشور داری می‌دیدند. برای پرورش جسمی نیز برنامه‌ای مشتمل بر آموزش‌هایی در زمین‌ها سرگرمی‌های مردانه نظیر تیراندازی، اسب سواری و شمشیر زنی برایشان ترتیب داده می‌شد. شورش یکی از پسران عباس موجب شد که او این سیاست سنتی را ترک کند و دستور دهد که از آن پس شاهزادگان خاندان سلطنتی باید کاملاً در محدوده‌ی حرم بمانند. جایی که تنها همدمشان خواجگان دربار و زنان حرم بودند. آنان از هر گونه دسترسی به جهان خارج محروم شده بودند و طرح دوستی با آنان خطر مرگ در پی داشت. آنان پایتخت را تنها برای همراهی عباس در لشکرکشی‌هایش ترک می‌کردند و آن هم تنها به این دلیل که شاه عباس می‌ترسید در صورت باقی ماندنشان در پایتخت به مرکز توطئه‌ای علیه وی بدل شود. بنابراین آینده‌ی شاهزاده‌ی مملکت نه با تربیت منظم تعیین می‌گشت و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت همراه مردان لایق و شایسته. نظارت خواجگان دربار و زنان حرم بر شاهزادگان خاندان سلطنتی موجب نفوذ ناحق و روی هم رفته زیان بار آنان در امور سیاسی شد؛ چرا که مادران شاهزادگان خاندان سلطنتی با کمک و شرکت مقامات دربار به توطئه چینی بی‌پایانی برای تثبیت جانشینی فرزند خود به مقام سلطنت می‌پرداختند. به طوری که تأثیر

چنین تربیتی در روحیه شاهزادگان تا حد زیادی ناگوار بود و خوشگذرانی و عادت به نوشیدن مشروبات چه عواقب ناگواری نه تنها برای خود این پادشاهان بلکه برای سلسله صفویه و مردم ایران به بار آورد (لاکهارت، ۱۳۴۴: ۸۴).

نظری به دوره‌ی هخامنشی چنین استنباط می‌شود که در آن عهد چنین رسومی معمول بوده و نتایج مشابهی داشته است. کورش و داریوش در زمان جوانی خوب تربیت شدند و با قدرت سلطنت کردند و رهبران نظامی قابل‌ی بودند. در صورتی که کمبوجیه و خشایارشا که در ناز و نعمت حرمسرا پرورده شده بودند همانند آن دو پادشاه سلطنت نکردند. بدین تربیت شاه عباس اول که درگذشت، چون دو تن از فرزندان وی کور شده بودند و دیگری کشته شده بود؛ لذا تاج و تخت به سام میرزا فرزند صفی میرزا که ۱۸ سال داشت در سال ۱۰۳۸ هـ.ق رسید و نام پدر (صفی) را بر خود نهاد (نویسی، ۱۳۷۷: ۱۶۲). به نظر نگارنده، اگر چه شاه عباس اول خدمات گرانبهایی به کشور ایران انجام داد؛ اما سیاست وی مبنی بر قتل شاهزادگان و حبس کردن آنان در حرم، سبب شد که دربار صفوی از مردان کار آزموده که می‌توانستند تداوم بخش روند پیشرفت دوره شاه عباس باشند خالی شود. بدین ترتیب وی را می‌توان مسئول مهم‌ترین عملی دانست که باعث انحطاط و سرانجام انقراض سلسله‌ی صفویه دانست.

پیامدهای سیاسی تربیت شاهان صفوی در حرمسرا

۱. شاه صفی

شاه صفی نشان داد که هیچ یک از صفات جد خود را به ارث نبرده بود و در عیش و نوش حرمسرا غوطه ور شد. شاه صفی با گذشت زمان نسبت به امور کشوری بی‌علاقگی نشان داد و کارها را به دست وزیران نالایق سپرد. با از بین بردن تعداد زیادی از رجال شایسته، زمینه‌ی نفوذ خواجه سرایان را مهیا کرد. وی مردی تندخو و ظالم بود. به طوری که بسیاری از رهبران نظامی به دست او کشته شدند. بعد از مرگ شاه صفی که در نتیجه‌ی باده نوشی یا مسموم شدن در سال ۱۰۵۲ هـ.ق روی داد، پسرش عباس در حالی که بیش از ده سال نداشت جانشین او شد (قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۳).

۲. شاه عباس دوم

عباس دوم که همانم جدش عباس اول بود در آن زمان از توطئه‌های حرمسرا به دور نبود. اگر چه با خشونت و قساوت رفتار کرد و مانند بسیاری از پادشاهان صفویه غالباً در فسق و فجور غوطه ور بود؛ ولی اجازه نداد عنان اقتدار از دستش بیرون برود. با آنکه دوران سلطنت وی یک دوره تجدید حیات برای قدرت خاندان صفوی بود، مشغولیت او در امور عیاشی، ادامه تجدید حیات را اندک اندک غیرممکن ساخت؛ زیرا به سبب سن کم، تجربه‌ی کشورداری نداشت. هرچند که واگذاری مناصب کلیدی به خواجه‌سرایان در این دوره گسترش یافت و سوء استفاده‌های خواجه‌سرایان از مقام و موقعیت خود باعث گسترش نارضایتی مردم گردید، اجل مهلتش نداد و در سن ۳۲ سالگی درگذشت و پسر ارشدش سلیمان با نام قبلی شاه صفی دوم و در حالی که از ابتدای زندگی طبق رسمی که از زمان شاه عباس اول وجود داشت در حرمسرا بزرگ شده بود، در سال ۱۰۴۵ هـ ق از حرمسرا بیرون آورده و تاجگذاری کرد (آصف، ۱۳۸۲: ۱۳).

۳. شاه سلیمان

با به سلطنت رسیدن شاه سلیمان، سلسله صفویه وارد دوره‌ای از زوال سریع شد. شاه سلیمان بدخوی تحت تربیت حرمسرا و خواجه‌سرایان از امور کشور غافل بود و مانند پادشاهان پیشین به میگزاری عادت داشت و بدین ترتیب خواجه‌سرایان توانستند دامنه‌ی نفوذ و قدرت خود را گسترش دهند. وی به هنگام دست‌یابی به قدرت، به دلیل پرورش سنتی دوران شاهزادگی خود، نه تنها به هیچ وجه از مملکت‌داری سر رشته نداشت، بلکه بر عکس ویران‌کننده مملکت بود. به هر حال مطابق سنت در چنین مواقعی کسی که این وظیفه‌ی خطیر را به عهده گرفت، وزیر اعظم بود. در نتیجه تمام بار اداره‌ی مملکت برگردن وزیر اعظم بود و شاه خود با فراغت و بدون آگاهی به اوضاع عمومی و کشوری به زندگی خاص خود ادامه می‌داد. هر کس بگوید که وزیر اعظم در باطن قدرت سلطنتی را اعمال می‌کرد و شاه فقط در ظاهر صاحب و واجد آن بود سخنی چندان دور از حقیقت نگفته است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۷۳). شاه سلیمان هر چه پیر تر می شد، بیشتر در میگزاری و عیش و نوش افراط کرد، به طوری که شهوت‌رانی باعث زایل شدن نیروی فکری و جسمی وی گردید. به دیگر سخن در سال‌های آخر حکومتش یکسره در حرم بود، عده‌ای این امر را بدبینی وی نسبت به امرا و رجال می‌دانند. در هر حال علت هر چه بود، وی به امور حکومت بی‌ربط بود و در آنجا شورایی متشکل از خواجه‌سرایان بزرگ و زنان سوگلی‌اش تشکیل داد. گر

چه رسمی نبود؛ اما تصمیمات مهم در این شورا گرفته می‌شد و اعتبارش از شورای وزیران بیشتر بود. سر انجام در سن ۴۷ سالگی درگذشت و نتوانست جانشین خود را معین کند. اگر چه ممکن است در انتخاب فرزند اول به علت ضعف جسمانی و عقلانی او تردید کرده باشد؛ اما مایل نبود فرزند دوم را به جای خود منصوب کند. گفته می‌شود که شاه سلیمان در بستر مرگ به وزرای که در اطراف او گرد آمده بودند، چنین گفت: «اگر طالب صلح و آرامش هستید سلطان حسین میرزا را به سلطنت بردارید و اگر می‌خواهید کشور ترقی کند و توسعه یابد عباس میرزا را انتخاب کنید». مسئله جانشینی تقریباً همواره در ایران مشکل‌زا بوده و هیچ‌گاه روشن نبود که پس از مرگ پادشاه، چه کسی باید به جای او بر تخت بنشیند. شاه می‌توانست فرد مورد نظر خود را به عنوان جانشین خود معرفی کند؛ اما این معرفی، جانشینی او را تضمین نمی‌کرد؛ زیرا که هیچ‌گونه ضمانت قانونی پشتیبان آن نبود. شاه سلیمان زمانی که درگذشت عمه‌ی او (مریم بیگم) که نسبت به سلطان حسین علاقه‌ی زیادی داشت خواستار به تخت نشستن او شد و چون زنی مستبد و با اراده بود، خواجه‌سرایان به دربار او احضار شدند؛ زیرا امیدوار بودند که بتوانند بر پادشاهی نرمخو و تأثیر پذیر تسلط یابند؛ زیرا آنان می‌دانستند که یک پادشاه ضعیف بیشتر از یک فرمانروای سلحشور باب طبع آن‌ها است. این انتخاب در واقع نشان دهنده‌ی علاقه‌ی آن قوم به منفعت جویی، لذت پرستی و تن‌آسایی بود. لذا پس از مرگ شاه سلیمان، سلطان حسین بر تخت نشست. خواجه‌سرایان که کارها را از نظر مصالح و منافع خود می‌سنجیدند؛ دریافتند که با انتخاب سلطان حسین بهتر می‌توانند به اهداف خود برسند. بنابراین در ۱۴ ذی‌حجه سال ۱۱۰۵ هـ.ق وی را به تخت سلطنت نشانند (شاملو، ۱۳۷۱: ۴۱۲).

۴. شاه سلطان حسین

با جلوس شاه سلطان حسین، آهنگ انحطاط دولت صفویه سرعت و شتاب بیشتری گرفت. هر چند که زمینه‌های سقوط این دولت در زمان شاه عباس اول پایه‌ریزی شده بود؛ اما شاه سلطان حسین، مقصداً اصلی سقوط این سلسله بود (ولایتی، ۱۳۹۳: ۹۵). شاه سلطان حسین بزرگ‌ترین و در عین حال نالایق‌ترین فرزند شاه سلیمان بود که در انزوای حرم بزرگ شده بود. سواد نداشت و به شدت تحت تأثیر افکار دیگران قرار داشت و از آمادگی لازم برخوردار نبود؛ زیرا تمام عمر خود را تا زمان مرگ پدر در حرمسرا گذرانده بود. سلطان حسین برای فرمانبرداری آفریده شده بود تا برای

فرمانروایی (دوسرسه، ۱۳۶۳: ۹۶). با ساده‌لوحی و بی‌کفایتی خود از گشایش کارها و نیرنگ‌های سیاسی عاجز بود. در واقع از نظر داخلی تربیت بد شاهزادگان در دربار صفوی مهم‌ترین مشکل را ایجاد کرد. ضعف نفس و بی‌اعتنایی او به امور کشوری و لشکری باعث درهم ریختن اوضاع ایران آن زمان شد. وی عملاً هیچ قدرتی نداشت و حتی علاقه‌ای به دانستن اتفاقاتی که در اطرافش می‌افتاد، نشان نمی‌داد. به طوری که در پاسخ به هر چیزی که به او اطلاع می‌دادند و هر کاری که انجام می‌دادند، فقط به کلمه‌ی یخشی‌دور - یعنی بسیار خوب است - بسنده می‌کرد. شاه سلطان حسین همچون پدرش علاقه‌ای به امور کشور نداشت. حرم، دربار و وزیر اداره‌ی امور کشور را بر عهده داشتند. دوران سلطنت وی صحنه‌ی رقابت وزیر با اعضای حرم و خواجه‌گان حرمسرا بود. خواجه‌ها زمام کارها را کاملاً در دست خود گرفته بودند. این عوامل باعث شد تا شاه سلطان حسین در نهایت به شخصی ضعیف‌النفس، شهوتران و باده‌نوش تبدیل شود (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۹۸). می‌توان گفت نیروی سیاسی دیگری که طی سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین موفق شد به مقام بسیار قدرتمندی دست یابد، حرم و همراه با آن شخص وزیر بود. همان طور که قبلاً گفته شد، محدود کردن شاهزادگان خاندان سلطنتی در حرم قدرت سیاسی فوق‌العاده‌ای به حرم داد که شاردن توجه را به آن جلب می‌کند. او می‌گوید: «حرم به نوعی هیئت مشاوره غیر رسمی شبیه است و معمولاً بر همه‌ی امور تفوق داشت» (شاردن، ۱۳۳۰: ۱۳۳۱/۴). این ماهیت مشاوره مرکب بود از مادر شاه، خواجه‌گان اصلی و زنان سوگلی شاه. شاهزادگان خاندان سلطنتی تحت نظارت حرم و در جهل غیر قابل باوری نسبت به جهان خارج رشد می‌یافتند. به هیچ وجه به فرزند شاه نمی‌گفتند که وی وارث تعیین شده‌ی تاج و تخت است و حتی غالباً به او به هیچ وجه نمی‌گفتند که پسر شاه است، بلکه تنها می‌گفتند از خاندان شاهی است. بنابراین چندان شگفت آور نیست که پرورش یافتگان چنین نظامی افرادی ضعیف‌الاراده بودند که به آسانی زیر نفوذ حرم و وزیران قرار می‌گرفتند. سرانجام ضعف کامل دولت صفوی در زمان این پادشاه شدت گرفت و آخرین بازمانده‌های نظم حکومتی و ساختار اداری که با تلاش‌های شاه اسماعیل اول و شاه عباس اول ایجاد شده بود از میان رفت. در سال ۱۱۳۴ هـ ق با تصرف اصفهان توسط افغانان به حیات این سلسله خاتمه بخشیدند. پایان سلطنت شاه سلطان حسین، فروپاشی عملی دودمان صفویه را رقم زد (بوداق قزوینی، ۱۹۹۹: ۲۴۶؛ غفاری، ۱۳۷۶: ۷۹/۱). به نظر نگارنده، زمانی که شاهزادگان خاندان سلطنتی به قدرت می‌رسیدند، تربیت سیاسی کافی نداشتند و در زمان کودکی و نوجوانی در حرمسرا زندگی

و روحیه‌ی آرامی داشتند، بنابراین به هنگام ظهور مشکلات کاری از دستشان بر نمی‌آمد. در واقع این خواست و اراده‌ی حرمسرا بود که ذهن و روح شاهزاده به جای آشنایی با علوم زمانه و عادت به ورزش و یادگیری رزم به پستی گراید و نیروی جوانی، استعداد و عمر خود را دور از تمامی واقعیات اجتماعی و سیاسی به شهوت‌رانی و بطالت هدر دهد و سلسله را در سراشیب انحطاط و سقوط قرار دهد.

در مورد مسئله‌ی جانشینی در عصر صفوی می‌توان به این اشعار اشاره کرد.

دوره‌ی پدران ما از عهد نیاکان ما بدتر بود

ما که فرزندان آن‌ها هستیم از آن‌ها بی‌کفایت‌تریم

ما هم به نوبه‌ی خود به جهان، نسل فاسد‌تری عرضه خواهیم داشت (راوندی، ۱۳۴۷: ۲/۴۲۵).

نتیجه

آنچه در این مقاله در قالب توصیف و تحلیل بنا بر استفاده از منابع و مآخذ آورده شد، در واقع کوششی بوده در راستای پاسخ به پرسش‌هایی که در ابتدای مقاله به عنوان سوالات اصلی و فرعی مطرح شده بود. حکومت صفویه یکی از حکومت‌های ایرانی بود که تأثیر ماندگاری را از خود به یادگار گذاشت. این حکومت دارای ساختار سلطانی بود که با تکیه بر قبایل قزلباش شکل گرفت. تکیه نظامی صفویان در ابتدای تاسیس حکومت به نیروی نظامی قزلباش و طرفداری هر یک از آن‌ها از شاهزادگان سلطنتی سبب بروز بحران جانشینی شد. از طرف دیگر امرای قزلباش پس از تاسیس سلسله‌ی صفوی فاصله گرفتن با آرمانی که دولت صفویه را به قدرت رساند تلاش کردند مناصب حکومتی را در اختیار بگیرند. این امر سبب بروز اختلاف بین آن‌ها گردید. با پادشاهی شاه عباس اول و اصلاحات این شاه، نبود قانون منظم در انتخاب جانشین شاه، حرم خاندان سلطنتی نقش اصلی را در امر جانشینی و تعیین پادشاه و در نهایت، انحطاط صفویه به عهده گرفت. اگر شاهان صفوی در جهت قانونمند کردن حکومت خود به جای حذف جانشینان خود، به شایسته‌پروری روی آورده بودند، اثر دیر پای و ماندگار تری در تاریخ ایران بر جای می‌گذاشتند.

منابع

۱. آصف، محمدهاشم (۱۳۸۲): *رستم‌التواریخ*، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.

۲. اردبیلی، ابن بزاز (۱۳۷۶): **صفوه الصفا**، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زریاب.
۳. ابدال زاهدی، حسین (۱۳۲۰): **سلسله النسب صفویه**، تهران: ایران مهر.
۴. الحسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹): **تاریخ ایلچی نظام شاه**، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵. استرآبادی، حسین (۱۳۶۴): **تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی**، به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی.
۶. اسماعیل زاده، رسول (بی تا): **شاه اسماعیل صفوی خطایی**، تهران: الهدی.
۷. بوداق قزوینی (۱۹۹۹): **جواهر الاخبار در تاریخ صفویه از آغاز تا سال ۹۸۴ هـ.ق**، به کوشش محمدرضا نصیری، توکیو: موسسه مطالعات فرهنگ‌ها و زبان‌های آسیا و آفریقا.
۸. بیک منشی، اسکندر (۱۳۷۰): **تاریخ عالم آرای عباسی**، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، جلد ۱، تهران: دنیای کتاب.
۹. براون، ادوارد (۱۳۴۵): **تاریخ ادبیات از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر**، ترجمه رشید یاسمی، جلد ۴، تهران: سینا.
۱۰. باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۷): **سیاست و اقتصاد عصر صفوی**، تهران: صفی علیشاه.
۱۱. بیانی، خان بابا (۱۳۸۰): **تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه**، تهران: مرشد.
۱۲. پورگشتال، هامر (۱۳۶۷): **تاریخ امپراطوری عثمانی**، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: زرین.
۱۳. پارسا دوست، منوچهر (۱۳۷۷): **شاه طهماسب اول**، تهران: شرکت سهامی.
۱۴. جنابدی، میرزا بیگ بن حسن (۱۳۷۸): **روضه الصفویه**، جلد ۱، تهران: مجد.
۱۵. جعفریان، رسول (۱۳۸۱): **صفویه از ظهور تا زوال**، تهران: فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۶. خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۶۲): **تاریخ حبیب السیر**، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.

۱۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۷۰): **تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی**، به تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
۱۸. خوانساری، محمد باقر (۱۳۶۰): **روضات الجنات**، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، جلد ۴، تهران: اسلامیه.
۱۹. دو سرسه (۱۳۶۳): **علل سقوط شاه سلطان حسین**، ترجمه ولی‌الله شایان، تهران: کتاب سرا.
۲۰. روملو، حسن (۱۳۵۷): **احسن التواریخ**، به تصحیح عبدالحسین نوایی، جلد ۱۲، تهران: بابک.
۲۱. رویمر، هانس روبرت و دیگران (۱۳۸۰): **تاریخ ایران دوره صفویه کمبریج**، تهران: جامی.
۲۲. راوندی، مرتضی (۱۳۴۷): **تاریخ اجتماعی ایران**، جلد ۲، تهران: نگاه.
۲۳. رحیم زاده صفوی (۱۳۴۱): **تشریح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل اول**، تهران: خیام.
۲۴. سومر، فاروق (۱۳۷۰): **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه‌ی دولت صفویه**، ترجمه اشراقی و زمانی، تهران: گستره.
۲۵. سیوری، راجر (۱۳۷۴): **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز، چاپ پنجم.
۲۶. _____ (۱۳۸۰): **در باب صفویان**، ترجمه رمضان علی روح‌الهی، تهران: مرکز.
۲۷. شاملو، ولی‌قلی بن داود بن قلی (۱۳۷۱): **قصص الخاقانی**، به تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ.
۲۸. شاردن، ژان (۱۳۳۰): **سیاحتنامه شاردن**، ترجمه حسین عریضی، جلد ۴-۸، تهران: ابن-سینا.
۲۹. طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۴): **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس**، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۳۰. طباطبایی، جواد (۱۳۸۲): **دیب‌چاهی بر نظریه انحطاط ایران**، تهران: نگاه معاصر.

۳۱. غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۹): **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه**، تهران: مرکز.
۳۲. _____ (۱۳۸۷): **زن در تاریخ‌نگاری صفویه**، تهران: امیرکبیر.
۳۳. _____ (۱۳۷۶): **روابط صفویه و ازبکان**، جلد ۱، تهران: وزارت خارجه.
۳۴. فلسفی، نصرالله (۱۳۷۱): **زندگانی شاه عباس**، جلد ۴-۵، تهران: علمی.
۳۵. فوران، جان (۱۳۸۳): **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران**، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چاپ ششم.
۳۶. قمی، احمدبن حسین منشی (۱۳۵۹): **خلاصه التواریخ**، جلد ۲، تهران: اشراقی.
۳۷. قدیانی، عباس (۱۳۸۴): **تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه**، تهران: مکتوب.
۳۸. کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳): **سفرنامه کمپفر**، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۳۹. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰): **دولت و جامعه در ایران**، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
۴۰. لاکهارت، لارنس (۱۳۴۴): **انقراض سلسله صفویه**، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۱. لمبتون، آن (۱۳۷۲): **تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران**، تهران: نی.
۴۲. مستوفی، محمد محسن بن محمدکریم (۱۳۷۵): **زبده التواریخ**، جلد ۱، تهران: گودرزی.
۴۳. مینورسکی (۱۳۶۸): **تذکره الملوک**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
۴۴. مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷): **تاریخ ایران زمین**، تهران: اشراقی.
۴۵. مزای، میشل (۱۳۶۸): **پیدایش دولت صفوی**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
۴۶. میراحمدی، مریم (۱۳۶۳): **دین و مذهب در عصر صفوی**، تهران: امیرکبیر.
۴۷. نویدی، زین‌العابدین علی بن عبدالمومن (۱۳۶۹): **تکملة الاخبار: تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هـ.ق**، جلد ۱، تهران: نوایی.
۴۸. نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۷): **روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه**، تهران: سمت.

۴۹. نوذری، عزت‌الله (۱۳۸۵): **تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت**، شیراز: خجسته.
۵۰. ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۹۱): **فرهنگ و تمدن اسلامی**، قم: دفتر نشر معارف.
۵۱. _____ (۱۳۹۳): **ایران در عصر صفوی**، تهران: امیرکبیر.
۵۲. هینس، والتر (۱۳۶۱): **تشکیل دولت ملی در ایران**، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.

